

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه بیست و ششم

۹۲/۹/۱۶

بیان سوم: میرزای نائینی

میرزای نائینی در تقدیم اطلاق شمولی بر اطلاق بدلی، بیان دیگری دارند که چنین است. علت تقدیم اطلاق شمولی بر اطلاق بدلی نکته دومش این است که، بلکه قبول داریم که هر دو اطلاق مبتنی بر مقدمات حکمت‌اند، لکن اطلاق شمولی به مقدمات حکمت کمتری نیاز دارد تا اطلاق بدلی.

اطلاق شمولی به سه مقدمه از مقدمات حکمت نیاز دارد:

- ۱- ثبوت حکم بر خود طبیعت برود که جامع حصص است، نه حصه خاصی از طبیعت.
- ۲- متکلم در مقام بیان باشد، تا بتوانیم از عدم بیان بر خاص یا قید، اطلاق و اراده مطلق بودن حکم را کشف کنیم.
- ۳- عدم نصب قرینه بر تقيید.

پس بیان دوم میرزا در تقدیم اطلاق شمولی بر اطلاق بدلی این است که؛ اطلاق شمولی نیازمند این سه مقدمه است ولی اطلاق بدلی علاوه بر این سه مقدمه، نیازمند مقدمه چهارمی هم می‌باشد.

مقدمه چهارم این است که، در اطلاق بدلی، افراد طوری نباشند که برخی به لحاظ ملاک حکم، با برخی تفاوت داشته باشد. یعنی ملاک یکی بر دیگری اقوی نباشد. چون حکم رفته روی فردّما، اکرم رجلا، حکم اکرام روی فردمای رجل رفته است. همه افراد بالسویه است و لذا بدلی است چون هیچ فردی بر فرد دیگر اقوایت ندارد. مثلاً اگر گفته شد اکرم رجلاً و از خارج دانستیم که رجل عالم، اولی به اکرام است در اینجا بدلی نخواهد بود.

وقتی این مقدمه را دانستیم، اگر اطلاق شمولی با اطلاق بدلی معارض شدند. یعنی اگر بخواهیم اطلاق شمولی را بگیریم، اطلاق بدلی از بین می‌رود و اگر بخواهیم اطلاق بدلی را بگیریم، اطلاق شمولی از بین می‌رود. تعارض بین اطلاق شمولی و اطلاق بدلی خواهد بود. چنانکه در مانحن فیه چنین است. مثل هیئت امر که روی ماده‌ای رفته مثل صلّ و بعد قیدی

آمده که اذا زالت الشمس فصلّ، و شک می‌کنیم که این «اذا زالت»، قید هیئت صلّ است یا قید ماده صل؟ آیا معنی‌اش این است که، لاتجب الصلاة الا بعد الزوال؟ یا معنی‌اش این است که تجب صلاة بعد از زوال که قید ماده باشد؟ در صورت دوم، اطلاق هیئت را اخذ کرده‌ایم و ماده مقید شده است. یعنی زوال را به ماده صل زده‌ایم. اگر قید زوال را به تجب بزیم یعنی واجب است بعد از زوال، چه چیز بعد از زوال واجب است؟ مطلق الصلاة. به اطلاق صلاة اخذ کرده‌ایم.

پس وقتی امر دایر شد بین اطلاق شمولی و اطلاق بدلی؟ گفتیم اطلاق شمولی مقدمه رابعه را ندارد ولی اطلاق بدلی این مقدمه رابعه را هم دارد که حکم اطلاق بدلی نسبت به همه افراد علی‌السویه است. اگر این اطلاق بدلی، یک اطلاق شمولی معارض داشته باشد. این اطلاق شمولی معارض، افراد را از تساوی بودن بیرون می‌آورد. یعنی هر فردی که بتواند آن اطلاق شمولی شامل‌اش شود، او اولی به خروج از اطلاق مطلق بدلی خواهد بود. یا بگویید آن فردی که اطلاق شمولی شامل‌اش نمی‌شود، اولی به حکم می‌شود از سایر افرادی که اطلاق شمولی شاملش نمی‌شود.

توضیح مطلب

اگر اطلاق شمولی و اطلاق بدلی با هم تعارض کنند، نتیجه تعارض این می‌شود. مثل تعارض اکرم عالما با لاتکرم عالما. اکرم عالما یعنی یک عالم را اکرام کن. اگر لاتکرم عالماً نبود، «اکرم عالماً» اطلاق بدلیش محفوظ می‌ماند یعنی هر کدام را اکرام کنی فرق نمی‌کند. اکرم ذاک او ذا او ذاک... اما وقتی لاتکرم عالماً آمد، همه افراد عالم مشمول نهی لاتکرم عالماً شده است. یعنی بیش از یک عالم را نمی‌توانی اکرام کنی. هر فردی را به هر بهانه‌ای احتمال بدهیم ممکن است لاتکرم عالماً در شمول آن فرد اقوی باشد از شمول اکرم عالماً، یعنی هر عالمی که حیثیتی از حیثیات مقویه اکرام را داشته باشد، یک عالم است که سنش بیشتر است. یک عالم است که اقوی علماً است. یک عالم است که اقوا تقوائاً است. خلاصه «اکرم عالماً» قاصر از شمول اطلاقی می‌شود. چون همه اینها در تحت لاتکرم عالماً قرار می‌گیرند. البته حیثیت اقوایی گفتیم، حیثیت تضعیفی بگوییم بهتر است. خلاصه آنچه در اکرم عالماً می‌ماند، عالمی است که

تمام حیثیات مقویه را داشته باشد و هیچ حیثیت از حیثیات ضعیفه در آن باقی نماند. و فقط قدر متیقن از عالما، مشمول اکرم عالما باشد که غالبا منحصر در فرد واحد است و نمودش در فرد اعلم - از همه جهات - می‌باشد.

نتیجه این می‌شود که اطلاق بدلی تنها یک عالم - قدر متیقن عالم - را شامل خواهد شد، و ما بقی در تحت لاتکرم عالما خواهد بود. چون لاتکرم عالما هست، همه آنها را از بالسّویّه بودن خارج می‌کند.

خلاصه حرف ایشان این است که؛ آنچه در تحت اکرم عالما می‌ماند، یک فردی است که قدر متیقن باشد. قدر متیقن یعنی چه؟ یعنی فردی که همه جهات محتمل التأثير در مطلوبیت اکرام را داشته باشد. چون «لاتکرم» غیر از این فرد، شامل همه افراد می‌شود، آن وقت اکرم عالما در این فرد، اقوی می‌شود و لاتکرم عالما در سایر افراد، اقوی می‌شود. متیقن از شمول اطلاق بدلی همان فرد اجلی می‌شود و این یقینی است. اما شمول اطلاق شمولی، نسبت به این فرد، متیقن نیست. بلکه شمول ظنی و غیر قطعی است. همان نکته اقوائت در تقدیم یک ظهور بر ظهور دیگری، در همین جا هم گفته می‌شود که همان جمع عرفی است.

در مانحن فیه، همین حرف را می‌زنیم، یعنی اطلاق شمولی بر اطلاق بدلی به خاطر همین نکته مقدم می‌شود. یعنی یک اطلاق شمولی کافی است، تا موجب آن شود که، اطلاق بدلی از اطلاقش بیرون برود. اطلاق بدلی نمی‌تواند ما عدای آن حصه محتمل التقیید را شامل شود. اطلاق ماده دیگر نمی‌تواند صلاة قبل از زوال را در بر بگیرد. چون صلاة قبل از زوال مشمول اطلاق در هیئت شده است.

خلاصه اطلاق ماده به هم می‌خورد و اطلاق هیئت می‌ماند. نتیجه‌اش این می‌شود که صلاة قبل از زوالی، تحت شمول مدلول هیئت می‌ماند یعنی تحت معنای وجوب می‌ماند. صلاة واجب می‌شود، اما چه صلاتی واجب می‌شود؟ صلاة بعد از زوال واجب می‌شود. قید به ماده را باقی می‌گذاریم و قید به هیئت را بر می‌داریم.

اشکال

محقق خویی این فرمایش میرزا را هم رد می‌کند. می‌فرماید اینکه گفتید؛ مقدمات حکمت در اطلاق شمولی کمتر از مقدمات حکمت در بدلی است. این مطلب، مطلب بی‌اساسی است.

اصلاً ملاک بدلیت و شمولیت چیست؟ ملاک بدلیت و شمولیت، کثرت مقدمات و قلت مقدمات حکمت نیست. مقدمات حکمت همان سه مقدمه بود که در مورد مقدمات اطلاق شمولی گفتید. منتهی حکم که روی طبیعت می‌رود، به دو شکل روی طبیعت می‌رود:

۱- گاهی حکم روی طبیعت صرف الوجودی می‌رود.

۲- گاهی حکم روی طبیعت مطلق الوجودی می‌رود.

اگر حکم روی طبیعت مطلق الوجودی رفت، مثل اکرم العالم، که روی مطلق العالم رفته است. اینجا اطلاق، اطلاق شمولی می‌شود. معنی‌اش این می‌شود که همه علما را اکرام کن. یعنی مطلق وجود عالم را اکرام کن.

اگر حکم روی طبیعت صرف الوجودی رفت، مثل اکرم عالماً، که روی صرف الوجود عالم رفته است. اینجا اطلاق، اطلاق بدلی می‌شود. معنی‌اش این است که یک عالمی را اکرام کن. یعنی صرف الوجود عالم را اکرام کن. و این با اکرام یک فرد از عالم تحقق پیدا می‌کند.

نتیجه مقدمات ثلاثه حکمت، در وجوبی که روی صرف الوجود رفته، اطلاق بدلی می‌شود. و نتیجه همان مقدمات ثلاثه حکمت، در وجوبی که روی مطلق الوجود رفته، اطلاق شمولی می‌شود. پس ملاک فرق بین بدلیت و شمولیت به مقدمه چهارمی نیست که در بدلی باشد و در شمولی نباشد. بلکه در هر دو اطلاق، این سه مقدمه است که موجب اطلاق می‌شود. منتهی زمانی که حکم روی مطلق الوجود رفته است، نتیجه‌ی در مقام بیان بودن و عدم قید، اطلاق شمولی است. و زمانی که حکم روی صرف الوجود یا صرف الطبیعه برود، نتیجه‌ی در مقام بیان بودن و عدم بیان قید، اطلاق بدلی است. بنابراین اطلاق شمولی هیچ رجحانی، از این ناحیه بر اطلاق بدلی ندارد تا بگوییم مقدم بر اطلاق بدلی است. و لذا با مثال‌هایی که زدیم، نتیجه دو اطلاق تعارض و تساقط است.

تا حالا وجه اول (بیان اول) شیخ انصاری را گفتیم که میرزای نائینی هم، با دو بیان از او دفاع کردند. ولی جناب محقق خوئی همه را رد کردند. ما هم اشکالات محقق خوئی را می‌پذیریم و دلایل شیخ و میرزا را - در تقدیم اطلاق هیئت بر اطلاق ماده - ناتمام می‌دانیم.

پس تا حالا وجهی که شیخ و میرزا ذکر کردند بر تقدیم اطلاق هیئت بر اطلاق ماده این بود که اطلاق هیئت، شمولی و اطلاق ماده، بدلی است و اطلاق شمولی بر اطلاق بدلی مقدم می‌شود. (در قالب سه بیان گفته شد).

بیان دوم شیخ انصاری

شیخ در تقدیم اطلاق هیئت بر اطلاق ماده، وجه دومی بیان می‌کنند که خلاصه‌اش این است: اگر دست از اطلاق هیئت برداریم، باید دو تقید مرتکب شویم. یعنی وقتی هیئت را مقید کنیم، ماده هم تبعاً للهیئة، مقید می‌شود. یعنی وقتی می‌گوییم تجب الصلاة بعد الزوال، اگر این بعد الزوال را به تجب زدیم یعنی وجوب صلاة بعد از زوال می‌آید. وقتی وجوب بعد از زوال باشد، نمی‌شود شما صلاة قبل از زوالی بیاورید که وجوبش بعد از زوال باشد. لذا ناچار می‌شوید وقتی هیئت مقید شد، ماده هم تبعاً للهیئة مقید شود. چون هیئتی که روی ماده رفته، هیئت ضیق است. خوب این هیئت ضیق و تنگ که رفته روی ماده، روی ماده ضیق خود بار می‌شود.

اما اگر قید را به ماده زدید، تقید ماده مستلزم تقید هیئت نیست. هیئت می‌تواند مطلق بماند ولی ماده مقید شود. بنابراین اطلاق هیئت بر اطلاق ماده مقدم است. چون رفع ید از این اطلاق، موجب دو تقید می‌شود. اما رفع ید از اطلاق ماده، موجب یک تقید می‌شود که أَخْفٌ مُؤْنَةٌ است.